

# پیکر

شماره مجوز ۲۵۶ کنش / مهر ماه ۱۴۰۲



سال یازدهم / شماره ۱۶۵

ماهنامه فرهنگی

دانشجویی



در این شماره:

■ امامت ولی عصر (عج)، لازمه وجود بشریت

■ توهمی شیرین؟

■ سنگری در مقابل عقابها

شهادت در راه خدا مسئله ای نیست که بشود با پیروزی در صحنه های نبرد مقایسه شود، مقام شهادت خود اوج بندگی و سیر و سلوک در عالم معنویت است.



## شناسنامه

سردبیر: فاطمه امیری  
مدیر مسئول: فاطمه کریمی  
ویراستار: ملیکا نعمت اللهی، مریم اقتداری  
طراح: محمد اسمعیلی  
ماهنامه فرهنگی دانشجویی دیدار  
سال یازدهم، شماره ۱۶۵، مهرماه ۱۴۰۲  
صاحب امتیاز: مجمع یادواره شهدای دانشجویان  
دانشگاه شیراز  
شماره مجوز: ۲۵۹/ک ن ش





یکی از برکات دفاع هشت ساله ما، همین پیشرفت های علمی و تکنولوژیکی و ساخت دقیق ترین ابزارهاست که با دست خالی و بدون هیچ سابقه ای آنها را به دست آوردیم و جزو موجودی ملت ایران شده است

۴..... سخن سردبیر ◀

۵..... درد جمعی ◀



۶..... بلوای ناتوان ◀

۸..... هنر لطیف انقلاب کردن ◀



۱۰..... بیانات رهبری ◀

۱۴..... سنگری در مقابل عقاب ها ◀

۱۸..... توهمی شیرین ◀



۲۰..... معرفی کتاب ◀

۱۹..... روایتی از شهید محمد مهدوی ◀

۲۰..... امامت ولی عصر (عج) لازمه بشریت ◀

# سخن سردبیر

فاطمه امیری کارشناسی فلسفه |



وَالْقَلَمُ وَمَا يَسْطُرُونَ

رسم دیدار با خانواده شهدا مراسمی ست که از سال ۱۳۷۹ توسط ۵-۶ نفر از دانشجویان دانشگاه شیراز کلید خورد و به برکت خون شهدا تا به امروز ادامه داشته و دانشجویان زیادی مشتاقانه از این مراسم باصفا و سرشار از صمیمیت و برکت، استقبال می کنند.

دیدار تبدیل شد به فرهنگی که یاد و خاطره شهدا، ایثار و از خودگذشتگی، خدمت به جامعه و قدردانی را در نسل دانشجویان دانشگاه شیراز زنده نگاه داشته است.

در همین راستا فضایی دانشجویی ایجاد شد برای تفکر و اندیشه، جریان یافتن دغدغه فرهنگی در افکار و فرصتی برای دست به قلم شدن و مکتوب کردن.

انسان آمیزه ای از عقل و احساس است. با ابزار تفکر پیش می رود و به کمال عقلانی می رسد. تفکر، زیربنای حرکت تکاملی انسان در مسیر دین و بندگی خداوند تلقی می شود. خداوند به ارزش قلم و رسالت والای آن در قرآن کریم قسم یاد کرده و ارزش قلم نه تنها در این است که اظهار قلبی و آگاهی فردی را ماندگارتر می کند بلکه دست بردن به قلم خود به تنهایی انسان را وادار به کسب آگاهی می کند و از پرتگاه بی تفاوتی نجات می دهد و حیطةی اثر تفکر و اندیشه را چنان گسترده می کند که گاه توانسته ملتی را نجات دهد و جامعه ای را زنده کند.

تلاش ما در «دیدار» بر این است که دانشجویان قلم تفکر و دغدغه ای خود را به تحریر درآورد.

همچنین در هر شماره تلاش می شود گوشه ای از رشادت ها، خصوصیات، مرام، رفتار و سیره ای از زندگی شهدا مکتوب گردد.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ  
وَالصَّالِحِينَ وَحَسَنَ أَوْلِيكَ زَرْفِيًّا



## ◀ درد جمعی

| ریحانه اعلی کارشناسی اقتصاد |

دلیل دیگر و چون دیگر طاقت درد دست نداری میخواهی آن را قطع کنی تا تمام بشود و برود. نمی توانی دستی که متعلق به صدها نفر است را بی مهابا زخمی کنی. حق همه‌ی صاحبان دست است که بدانند قطع کردن آن، زخمی کردن آن، آخرین راه باقی مانده برای درمان است. نمی توان با اتهام زدن و سروصدا کردن این حق مسلم را از همگان گرفت و حرف‌ها را نشنید. آری، شاید قطع کردن دست آخرین راه باقی مانده باشد تا بیماری به جایی سرایت نکند. اما اگر واقعا حقیقت این است باید با آگاهی دادن آن را برای دیگران مشخص کرد. در این میان چیزی که مسلم است این است که درد دردی جمعی است. همه حسش می کنند. همه از آن خسته اند. همه می خواهند سامان بگیرد و پایان یابد.

وقتی درد متعلق به همگان است متهم کردن و سریکدیگر فریاد کشیدن خودخواهی است. گوش‌ها را گرفتن و راه صحبت را بستن خودخواهی است. ایران، با تمام شئون‌اتش مال تک تک مردم است. کسی می تواند راه درمانش را به فعلیت برساند که بتواند تمام، یا دسته کم اکثر صاحبان آن را به درمان مدنظرش قانع کند. اقناع هم نیاز به دلیل و بینه دارد، نیاز به حرف زدن و حرف شنیدن دارد. تمام اینها (احساس درد، آگاهی از علت درد، تبیین علت درد برای صاحبان آن) درست همان مسیری بود که در انقلاب ۵۷ طی شد و برای هر تغییر اجتماعی دیگر اگر به حق باشد باید طی شود؛ اگر بخواهد پایدار باشد، اگر بخواهد مردمی باشد و استوار بر قاعده‌ی جمهوریت و برای رسیدن به ارزش‌هایی که مردم با تمام وجود به آن معتقدند.

درد اولین زنگ خطر است برای زنده ماندن. وقتی درد در قسمتی از بدنت فراگیر می شود ابتدا به هم میریزی و زمین و زمان را دشنام می دهی. وقتی کمی گذشت و آن درد مقداری صبورتر کرد کم کم سرعقل می آیی و به فکر علاجش می افتی. در این حال شاید انتخاب اول همه‌ی ما جستجوی اینترنتی باشد. به محض سرچ کردن می بینی انگار برای آن درد عجیب تو می تواند ده ها علت وجود داشته باشد. یکی از علتها شاید فشار خون باشد، یکی ضعف قلب است، یکی ضعف اعصاب است. نهایتاً وقتی میان اینهمه احتمال ضد و نقیض گیج می شوی، به ندانم کاری می افتی و شروع می کنی به کوفتن نقطه‌ی درد تا آرامش کنی. بدتر می شود. درد که بیشتر می شود صبورتر می شوی. می دانی بدون چندین تا آزمایش و این مطب و آن مطب رفتن نمی توانی حلش کنی پس باز هم برای گذراندن این مراحل صبر می کنی.

اما اگر درد، دردی جمعی باشد چطور؟ انسان چه می کند؟ مثل مثال ساده‌ی ما آیا راهی جز دانستن و هرچه بیشتر دانستن درباره‌ی دردش و علت دردش و درمان آن درد دارد؟ اگر درد واقعا درد باشد انسان را عاقل میکند. نمیگذارد بی مهابا برای ابرویی چشمی را ناکار کند. هلش میدهد به دنبال درمان، به دنبال دانستن علت درد نمیگذارد جای درمان دست، فوراً آن را قطع کنند. درد که جمعی شد حالا محافظت از این پیکره‌ی جمعی سخت تر می شود. چراکه این دست، متعلق به هزاران نفر است و نه فقط خود تو. اگر آسیب ببیند خسارتش صدچندان است. وقتی درد جمعی شد نمی توانی کسی را قانع کنی که بدون هیچ

## ◀ بلوای ناتوان

اسبحان تحویلیان کارشناسی اقتصاد |

امروز بیشتر از یکسال از آغاز بلوای زن زندگی آزادی میگذرد، در وضعیتی قرار داریم که سرمایه گذاری گسترده دشمن و تلاش مستمر بازوهای داخلی، بعد از سالگرد فوت مهسا امینی، تماما به باد فنا رفته است! اما چه شد که بزرگترین سر و صدای تولید شده در فضای مجازی اینقدر زود از صحنه جامعه رخت بربست؟ چه شد که تعبیراتی مثل خیزش و انقلاب به التماس و آرزو بدل شد؟ بلوای زن زندگی آزادی که توانست چند ماهی جامعه ایرانی را به خود مشغول کند ویژگی‌هایی داشت.

اولین قفل‌ها

معمولا موجهای اجتماعی که در تلاشند جامعه را با خود همراه کنند، حداقل تلاش می‌کنند در ظاهر سمت اقداماتی که در این جامعه به عنوان ضد ارزش تلقی می‌شود نروند و از آن طرف خود را به عنوان یک جریان همراه با ارزش‌ها و خواسته‌های مردم معرفی کنند. برای مثال جنبش سبز در سال ۸۸ تلاش کرد با شعار «ادب مرد به ز دولت اوست» گروه‌های مختلف مردم را با خود همراه کند. فعالان این بلوا اما در خلال آن دست به اقداماتی زدند که به عنوان اقداماتی حداکثری تلقی می‌شود؛ یعنی توسل به اموری که در صورت شکست خوردن‌شان، اقداماتی رادیکال‌تر از آنها پیش

روی یک جریان باقی نمی‌ماند. فعالان این جنبش در خلال بیرحم‌ترین جریان‌های ضد

انقلابی، در قتل ناجوانمردانه مخالفین خود رکورد زد؛ یعنی کمتر جریانی در مخالفت با جمهوری اسلامی وجود داشته است که خود را مردمی بخواند و به دنبال آن این تعداد از جوانان و نیروهای مردمی و امنیتی را به شهادت برساند. آن‌ها جوانی را به جرم اینکه تنها ظاهر مذهبی داشت دوره کرده و با ضربات متعدد چاقو به شهادت رساندند. جنایت در این بلوا به حدی بود که علاوه بر جنایتکاران کارکشته دنیا، داعش پس از حملات انتحاری در شاهچراغ، اقدام تروریستی خود را به عنوان اقدامی در حمایت از بلوای ززا معرفی کرد. قفل دیگری که در این بلوا باز شد بی حرمتی به زنان بود. زن که در جامعه ایرانی همواره مورد تکریم و حمایت بوده است در خلال این جریان در موارد متعددی هتک حرمت شد. اگر زنی با حجاب از کنار یک تجمع ززا عبور می‌کرد توسط عده‌ای از آن‌ها محاصره و با رفتاری ناجوانمردانه حجاب از سرش برداشته می‌شد. یا در مواردی زن‌هایی بودند که با تصمیم خودشان، بدن عریان خود را به تابلویی برای جماعت مقابل خود تبدیل می‌کردند و پس از آن با تشویق همراهان مواجه می‌شدند! اتفاق عجیب و نادر دیگر این بود که این بلوا توانست ظاهری از نخبه دانشگاهی ارائه دهد که حداقل تا آن زمان برای مردم غیرقابل باور بود. خلافکاران سابقه دار اگر می‌خواستند از یک ناسزای معمولی استفاده کنند چشم و گوش خود را تیز می‌کردند که یک وقت زن یا بچه‌ای شاهد وقاحت آن‌ها نباشد، اما در این بلوا شاهد آن بودیم که دانشجویان



و این در حالی است که بلوای زن زندگی آزادی هنوز شروع نشده و هنوز به هیچ چیز دست پیدا نکرده تبدیل شد به زمین دعوای لاشخورها با پرچم‌های مختلف. در تجمع دلباختگان ززا در برلین، ۱۶ پرچم به حمایت از گروه‌های مختلف مشاهده شد. این وضعیت یعنی بلوای زن زندگی آزادی سعی کرده تمام مخالفان

جمهوری اسلامی را کنار هم علیه حاکمیت جمع کند و با این وجود توانایی متحد کردن جمعیت کوچکی از مخالفین زیر یک پرچم را هم ندارد. یادمان نرود که در سال ۸۸ جریان سبز توانست در روز ۲۵ خرداد گروه‌های مختلفی را گرد هم جمع کند، یعنی در شرایط مشابه حضور در کف صحنه رقم خورده اما اینجا ایراد بر نقطه دیگری وارد است؛ عامل اصلی در محقق نشدن این امر ناتوانی این بلوا بوده نه حضور نیروی امنیتی، آن هم نیرویی که مدام از ابتدای امر کشته داده است!

در نهایت اما فتنه‌ای که در چند ماه اول شکست خورد در سالگردش به خاطره‌ها پیوست و برگی دیگر از تاریخ ایران اسلامی ورق خورد؛ برگی که در آن بلوایی مبتذل، سبک و دور از جامعه که نتیجه مشت‌دروغ و فشارهای رسانه‌ای بود و غایتش آشوب و ناامنی، در آن به تصویر کشیده شد. «سرو می ماند ولی طوفان به پایان می رسد»

دانشگاه‌های مطرح کشور از الفاظی در شعارهایشان استفاده کردند که حتی اساتید همراه خودشان هم به تعجب و حیرت فررفته بودند. شعارهایی که سراسر ابتکارشان، آمیزش ابتدال و قافیه بود.

توهم انقلاب معمولاً انقلاب‌ها به واسطه یک گفتمان شکل می‌گیرند. اصول و منطقی دارند که توانایی پاسخ دادن به سوالات مخاطب دودل را دارد؛ به واسطه این اصول و منطق، باب گفت و گو و تلاش برای اقناع مخاطب توسط تئوریسین‌های یک انقلاب گشوده می‌شود. برای مثال میتوان به استاد شهید مطهری اشاره کرد. او یکی از بزرگان انقلاب اسلامی بود که تنها از بحث‌هایشان با مخالفین چندین جلد کتاب چاپ شده است. بلوای ززا توانایی اقناع و تعامل با مخاطب را نداشت، چرا که اصلاً

حرفی برای گفتن نداشت! ویژگی دیگر انقلاب‌ها برخورداری از رهبران کاریزماتیک و توانمند است.

بلوای زن زندگی آزادی به نداشتن رهبر اکتفا نکرد و خود را به زیر پرچم کسانی برد که ناتوانی خود را در امور شخصی‌شان اثبات کرده بودند چه برسد به رهبری یک جریان! برای مثال، پدیده عجیب و غریبی مثل علی کریمی ظهور یافت که چیزی نبود جز دو صفحه مجازی و چند جمله کوتاه انگیزشی، تصویر این فوتبالیست بازنشسته به یکی از نمادهای اعتراضات تبدیل و خودش مهم‌ترین سلبریتی

بلوای اخیر شد. اتحاد و حضور کف صحنه، عامل دیگری است برای موفقیت انقلاب

## ❖ هنر لطیف انقلاب کردن

| سید محمد حسن حسینی کارشناسی اقتصاد |

تمایزها از آنجا شروع می‌شود که در موقف تاریخی ای قرار گرفته‌ای که یا باید شرقی بود و یا غربی و تو در میان کشمکش‌های این دو حرف باید نسبت‌گیری کنی اگر نمی‌خواهی اتفاق جنگ جهانی دوباره در فضای دیگری برای تو تکرار شود.

برای نسبت‌گیری تو ناگزیر به شناخت مفاهیم هستی و هنگامی که دست به شناخت میزنی به مفاهیمی مانند عدالت، آزادی، خداوندیت، و... برخورد می‌کنی که در هر کدام از دو سیستم معنای به خصوص خود را دارند.

بحث در مورد معانی که هر کدام از دو طرف عنوان می‌کنند بسیار است و موضوع بحث ما نیست. در این بستر تاریخی آنچه اهمیت دارد باز تعریفی است که تو از خودت در نسبت با این دو جناح عنوان می‌کنی و نقطه‌ای است که قرار می‌گیری و در این موقف سه راه در پیش‌روی تو قرار می‌گیرد که دو راه آن سر سپاری به هر کدام از طرف‌ها است و راه سوم عنوان کردن معنایی جدید است.

در دهه‌های گذشته و حتی شاید سده گذشته راه‌هایی مشابه دو راه ابتدایی را

بارها آزموده بودیم و غیر از سرگشتگی بیشتر حاصلی دیگر نداشت و در این نقطه از زمان است که امام (ره) چنین می‌گوید: «انَّ لَئِلَهُ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ الْاِفْتِعْرَاضِوا لَهَا؛ امروز روزی است که نسیم روحانی الهی وزیدن گرفته و برای قیام اصلاحی بهترین روز است، اگر مجال را از دست بدهید و قیام برای خدا نکنید و مراسم دینی را عودت ندهید، فرداست که مشتی هرزه گرد شهوت‌ران بر شما چیره شوند و تمام آیین و شرف شما را دستخوش اغراض باطله خود کنند».

در این هنگام از زمان شاید بشود گفت که بازگشتی به خویشتن خویش صورت گرفت و بالاخره قشری از خواص جامعه به گونه‌ای دیگر که به جنس راهکار سوم نزدیک بود شروع به نگاه کردن به جامعه و دست به تغییر دادن مسائل کردند.

و شاید بتوان چنین گفت که در آن موقع مردم حداقل در زمینه‌های ظاهری رو به سبک زندگی‌ای دیگر آورده‌اند و درست در همین موقف است که پاسخ‌هایی که از طرف آن دو جریان داده می‌شود پاسخگو است؛ نکته‌ای که در اینجا دارای اهمیت است توجه به تفاوت بین خواست و اراده مردم است و آنچه که اهمیت دارد در پیش‌بری جامعه خواست مردم است و خواست به صورت خلاصه همان تمنای





میل می‌کند و دیگر ضواهری مانند سینما، تلفن همراه، هوش مصنوعی و ... را در سیستم خود حل کرده و معنای جدید می‌بخشد و این هنر انقلاب است. و به نظر این حقیر کاری که کنون باید کرد در اقل‌ترین حالت عدم حرکت به عقب و مرتجع شدن با بازگشت به دوراه بارها امتحان شده است و در اعلاترین درجه کمک به هرچه بیشتر نیرو گرفتن این انسان است؛ که عمده این بار به دوش خواص جامعه است که می‌توان به دانشگاهیان و حوزویان اشاره کرد.

درونی مردم است حال آنکه جلوه بیرونی نداشته باشد.

و آن دید جدید که شاید بتوان گفت امام(ره) مطرح کننده آن بود را خلاصه کرد در انسانی جدید با مشخصه‌هایی مانند با ایمان بودن، قائل به توحید عملی، باور به معاد و ... البته با خوانش خاص خود که جوهره آن را می‌توان حرکت و مسوولیت اجتماعی دانست.

این انسان که بعد از قرن‌ها دوباره سر از خاک برداشته از آن جهت که به منبعی نامتناهی متصل است خود به نامتناهی



## «بیانات رهبر در دیدار پیشکسوتان و فعالان دفاع مقدس و مقاومت»

اریحانه عنبری کارشناسی ریاضیات و کاربردها |

بزرگی پیش خواهد رفت.

در دفاع مقدس از چه چیزی دفاع می‌شد؟ در دفاع مقدس از انقلاب اسلامی، از جمهوری اسلامی که محصول انقلاب اسلامی بود، و از تمامیت ارضی کشور دفاع می‌شد؛ این سه عنوان مهمی بودند که دفاع از این‌ها

واقعه دفاع مقدس یک برهه برجسته و مهم از تاریخ کشور ما است. این واقعه مهم را باید درست بشناسیم و آن را به اذهان نسل‌های بعدی معرفی کنیم. عقیده راسخ بنده این است که اگر نسل‌های پی‌درپی ما، جوانب مهم و



انجام می‌گرفت.

مهاجم‌ها چه کسی بودند؟ یک وقتی یک کشوری به یک کشور دیگری حمله می‌کند، یک وقت همه دنیا به یک کشور حمله می‌کنند؛ قضیه این بود. این که عرض می‌کنم مبالغه نیست؛ همه

معنادار دفاع مقدس را بشناسند و بدانند که در این واقعه مهم چگونه ملت ایران توانست خود را به سکوی پیروزی برساند و در آن جا با قدرت و با سربلندی بایستد، برای آن‌ها در این شناخت درس‌های بزرگی وجود خواهد داشت و کارهای



اولاً فرمانده این مجموعه یک مرد الهی بود؛ یک عنصر الهی بی نظیر؛ که در کنار دانش و فکر و تجربه و پختگی از جهات مختلف، دارای آن روح زلال و صفای معنوی بود؛ لذا نفسش تأثیر داشت. بعد صبغه دینی دفاع مقدس؛ وقتی صبغه دینی هست، نتیجه این می شود که این جوان با شوق شهادت حرکت می کند با شوق شهادت و آرزوی شهادت راه می افتد؛ خانواده ها، پدرها، مادرها، همسرها راضی می شدند به این که این جوان برود جبهه، برای خدا. مدافعین این ها بودند. خطوط مقدم جبهه ما، محراب عبادت بود. این که نیمه شب یک جوانی، یک گروهان یا یک گردانی بنشینند اشک بریزد، عبادت بکند، این نقلش یکی دو مورد یا ده مورد نیست؛ در همه ی بخش های جبهه، این وجود

قدرت های مطرح آن روز دنیا شدند یک جبهه و در این حمله به ما، حمله به جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی، سهیم شدند.

خب در یک چنین نبردی، در یک چنین رویارویی ای ملت ایران توانست روی سکوی پیروزی بایستد و با شکوه خودش را به دنیا نشان بدهد؛ عظمت این است.

دفاع کنندگان چه کسانی بودند؟ این هم جزو چیزهای استثنائی است. خب ارتش بود، سپاه بود، نیروهای بسیج مردمی در قالب یگان های سپاه حضور داشتند؛ ظاهر دفاع کننده ها، به شکل همین تنظیمات متعارف دنیا بود اما باطنش یک چیز دیگری بود؛ باطنش اصلاً شباهت به لشکرکشی های دنیا نداشت.





خاک این کشور نرفت؛ این چیز کوچکی نیست؛ خیلی مهم است.

یک دستاورد این بود که ملت ایران عظمت توانایی‌های خودش را کشف کرد. دفاع مقدس یک تصویری در مقابل ملت ایران قرار داد که ملت ایران خودش را شناخت. ما فهمیدیم یک جوانی مثل شهید حسن باقری مثلاً بلند می‌شود می‌آید در میدان جنگ، در طول مدت کوتاهی تبدیل می‌شود به یک راهبردساز؛ به تعبیر رایج، استراتژیست دفاع و جنگ. شهید حسن باقری خبرنگار یک روزنامه بود؛ در روزنامه‌ی جمهوری اسلامی مقاله می‌نوشت. این استعداد بروز پیدا کرد. هزاران مورد از این قبیل استعدادها را ما سراغ داریم. دشمن اصلاً باور نمی‌کرد چنین چیزی اتفاق بیفتد، اما اتفاق افتاد.

داشته است. بعد هم حضور عمومی ملت در بخش‌های گوناگون پشتیبانی، خانواده‌ها، زنان خانه‌دار و دیگران..؛ در قسمت پشتیبانی از رزمندگان، شست‌وشوی لباس‌های خونی رزمندگان و از این قبیل، اصلاً همه ملت درگیر بودند. مخصوص یک جمعی نبود که از پادگان‌ها راه بیفتند بروند بجنگند و برگردند. عظمت یک حادثه را از این ناحیه خوب می‌شود فهمید؛

از ناحیه دستاوردها؛ دستاوردها دیگر یکی دو مورد نیست؛ من دو سه نکته را فقط در این زمینه عرض می‌کنم.

اول اینکه تمامیت ارضی کشور حفظ شد که خب کار مهمی است، یعنی همه دنیا پشت سر صدام جمع شدند برای این که این مرز را بشکنند، هشت سال هم زور زدند، آخرش هم یک وجب از



داد. منظورم مرزهای جغرافیایی نیست؛ ما دنبال آن نبودیم؛ نه آن روز، و نه امروز. مرزهای دیگر ما را گسترش داد.

مثلاً مرز «مقاومت» را گسترش داد؛ این یک نمونه است. امروز مفهوم مقاومت و عنصر مقاومت، یک عنصر جاافتاده است؛ در فلسطین مقاومت است، در منطقه‌ی غرب آسیا، در کشورهای گوناگون مقاومت است، در عراق، در ایران و در جاهای مختلف مقاومت است؛ این عنوان مقاومت را دفاع مقدس در دنیا مطرح کرد و پیش برد.

یکی از آثار دفاع مقدس، رشد و استحکام فکر مقاومت در داخل خود کشور است. ملت ایران فرهنگ مقاومت را در خود نهادینه کرده. این سی و چند سال نهادینه شدن فرهنگ مقاومت در کشور ناشی از مقاومت هشت‌ساله دفاع مقدس است.

همه‌ی ما بدانیم که تا در راه خدا و برای خدا کار می‌کنیم، خدا به ما کمک خواهد کرد؛ این وعده‌ی الهی است: **إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ؛ وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ.** اگر نیت شما نصرت خدا است، بلاشک خدای متعال به شما کمک خواهد کرد. **وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ**

این یک ظرفیت بود، یک استعداد بود؛ این پنهان بود، آشکار شد. این یکی از دستاوردهای مهم است. ما الان با اتکاء به آن کارهایی که جوان‌های ما آن روز در دفاع مقدس انجام دادند، می‌توانیم با اطمینان بگوییم امروز جوان‌های ما می‌توانند همه مشکلات این کشور را حل کنند.

یکی دیگر از دستاوردهای دفاع مقدس ایمن‌سازی کشور است. یعنی دفاع مقدس، کشور را از تهاجم‌های نظامی محتمل تا حدود زیادی ایمن کرد. مدام گفتند حرکت نظامی هم روی میز است اما از روی میز تکان نخورد؛ چون می‌دانستند که اگر چنانچه وارد این میدان بشوند، شروعش با آن‌ها است، پایانش با آن‌ها نیست؛ این را دفاع مقدس نشان داد. این هم یکی از دستاوردها است. ایمان‌های عمیق و صادق، عزم‌های قوی و راسخ، هوشمندی جوانان ایرانی، قدرت ابتکار و نوآوری‌ها از سوی عناصر نظامی و غیر نظامی، ظرفیت غلبه بر قلدرهای جهانی، این‌ها چیزهایی بود که در این دفاع مقدس از ملت ما و از رزمندگان ما آشکار و دیده شد.

یک دستاورد دیگر در دفاع مقدس این بود: دفاع مقدس مرزهای ما را گسترش



## ❖ سنگری در مقابل عقابها

| علی احمدی سعدی دکتری حقوق عمومی |

در فرهنگ اصیل شرقی، حجاب که به «پوشش» معنای می‌شود، در زمره هنجارهایی به شمار می‌رود که بانوان، خود را ملتزم بدان می‌دانستند و با رعایت آن، پایبندی خویش را در مقام عمل، به منصفه ظهور می‌رساندند. جلوه‌ای از این فرهنگ را می‌توان در سنگ نگاره‌های آثار تاریخی کهن که یادگار پیشینیان است به تماشا نشست.

با ظهور اسلام، این دین الهی، هم‌چون سایر ادیان ابراهیمی، زنان و مردان مؤمن را برای حضوری امن، مؤثر و هر چه بیشتر در اجتماع، به رعایت حجاب که همان حدود شرعی پوشش افراد در برابر یک‌دیگر است، توصیه می‌نماید.

مردمان ساکن در محدود جغرافیایی سرزمین ایران، به سبب قدمت، تمدن و پیشینه تاریخی-مذهبی سرزمینی، پیش از پذیرش اسلام نیز حجاب را حفظ و به رعایت آن اهتمام می‌ورزیدند. هم‌آمیختگی فرهنگ ایرانی با شریعت محمدی، سبب شد که امر مذکور با پشتوانه‌ای قوی‌تر، مورد توجه ایرانیان به صورت عام و مسلمانان به صورت خاص قرار گیرد.

این گزاره فرهنگی که طی دوران‌های مختلف، جزئی جدایی‌ناپذیر از فرهنگ خانواده ایرانی به شمار می‌رفت، با ورود مدرنیته و روی

کار آمدن افراد منورالفکر تحصیل کرده فرنگ بعد از انقلاب فرانسه، دست‌خوش تحولاتی شد. ایشان که تحت تأثیر تفکرات اندیشمندان غربی که در رویارویی با کلیسا و حاکمیت آن بر جوامع خود، قرار داشتند در مقام مقایسه سرزمین مادری خود با جوامع دیگر برآمدند و چنین گمان می‌کردند که تجدد و مدرنیته بدین معناست که تمامی آموزه‌های دینی به دلیل قدمت، مربوط به ذهن‌هایی پوسیده است و مانع تعالی بشریت می‌شود و برای پیشرفت و ترقی، چاره‌ای جز کنار گذاشتن این معارف، وجود ندارد. این نوع از دیدگاه که از عدم شناخت کامل و صحیح نسبت به آموزه‌های شریعت اسلامی، نشأت می‌گرفت و رگه‌هایی از وادادگی عملی نسبت به فرهنگ کشورهای صنعتی در میان تفکرات جاری شده بر زبان‌شان هویدا بود، سبب شد که رویه‌ای جدید را بنا نهند.

یکی از مظاهر سنت و دین که به زعم ایشان مانع پیشرفت به حساب می‌آمد، حجاب بود. فلذا به مقابله جدی با حجاب به صورت محسوس، ظاهری و سطحی و تغییر در کتب درسی به صورت نامحسوس، عمیق و ریشه‌ای پرداختند.

با پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ شمسی و ایجاد نظامی برخاسته از اراده ملی-مذهبی مردم به رهبری فقیه‌ی جامع‌الشرایط که هدفش استقرار کلمة الله



هدف دارد. چنانچه در هدف‌گیری این هویت، به موفقیت دست پیدا کند، آغاز سقوط جامعه در فاصله زمانی کوتاه، کلید می‌خورد و در نهایت نتیجه‌ای جز فروپاشی جامعه ندارد و چنانچه جامعه از هر حیث فروپاشی نماید، عرصه را برای جولان مستکبرین و سلطه جویان باز می‌نماید و موجب تسلط ایشان و استعمار منابع مختلف جهت حفظ و تأمین منافع شخصی و یا گروهی محدود، می‌گردد. این استعمار، که با پسوند «نو» همراه است، به «تعطیلی فکر» معنا می‌شود. به عبارت دیگری؛ «تعطیلی فکر نه به آن معنا که اجازه ندهد شما فکر کنید، بلکه به آن معنا که فرصت ندهد شما فکر کنید؛ آن هم نه به این صورت که اگر فکر کردید، شما را بزند؛ نه، بلکه اجازه ندهد، نیازها، شما را به فکر وا دارد.»

«استعمار نو» بیش از هر منبعی، منابع انسانی را مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهد و بیشترین هزینه را برای هم جهت کردن این منبع مهم با نوع دیدگاه‌های خویش در حوزه‌های مختلف، صرف می‌نماید؛ چرا که در صورت هم سویی منبع انسانی با دیدگاه مستکبرین و پذیرش سلطه وی بر خود، زمینه لازم برای تسلط بیشتر بر منابع طبیعی و معدنی و... به سهولت فراهم می‌گردد.

این گونه از استعمار، گاه به صورت تدریجی و نامحسوس و گاه به صورت دفعی و محسوس، جامعه مدنظر خود که در این مجال، نوجوانان

، برقراری عدالت و اجرای شریعت اسلام بود و نسبت به زمانه خویش آگاهی داشت، سبب شد که امر حجاب که واجبی شرعی و سیاسی است دوباره احیا گردد.

پس از گذشت بیش از چهار دهه از انقلاب اسلامی مردم ایران، امر حجاب و عدم رعایت و یا کشف آن، در پی فوت دختری به نام مهسا امینی، به عنوان یکی از مسائل اساسی پیش روی نظام اسلامی قرار گرفت که منجر به یکه تازی مستکبرین، ایجاد آشوب و ناامنی در کشور و کشته شدن و شهادت فرزندان این آب و خاک گردید.

عدم پایبندی بعضی از افراد نسبت به این هنجار اجتماعی را می‌توان از ابعاد مختلف مورد بررسی قرار داد:

از آن جایی که اسلام، سلطه مستکبرین را نمی‌پذیرد و با آن مبارزه می‌کند از این رو، وجود چنین روحیه‌ای، مانع رسیدن به هدف مستکبران عالم از استعمار جوامع گوناگون - یعنی غارت منابع مختلف جوامع اعم از انسانی و طبیعی و... در راستای سلطه خود - می‌شود. از این رو، از هر اقدامی برای ضربه زدن به اسلام و ایران اسلامی، فروگذار نمی‌کنند.

از آن جایی که حجاب، نمادی از عفت زن مسلمان مؤمن به شمار می‌رود فلذا هدف از نشانه‌گیری این نماد، حجاب بما هو حجاب نمی‌باشد بلکه هویت و نقش محوری و اساسی زن در اجتماع خرد (خانواده) و کلان (جامعه) را



و جوانان ایرانی‌ست، مورد آماج انواع و اقسام حيله‌ها و سرگرمی‌ها قرار می‌دهد تا وی را از هدف اصلی یعنی پیشرفت، تولید علم و در نهایت زندگی سعادت‌مند در پرتوی عبودیت پروردگار عالم، منحرف سازد.

استکبار جهانی به خوبی می‌داند که چنانچه، جوان ایرانی، اراده‌ای قوی داشته باشد، روز به روز سلاح علم خود را تقویت و نوسازی می‌نماید و عرصه را برای جولان ایشان تنگ می‌نماید و بواسطه آن، خود در مقام سیادت و آقای قرار می‌گیرد؛ آن هم سیادت و آقای کریمانه و از سر انصاف و رأفت و در راستای اطاعت از امر رب العالمین.

از این رو بایستی نقاط ضعف، تبدیل به نقطه قوت شود:

اولین نقطه ضعف در آموزش و پرورش می‌باشد؛ طبق آیات قرآنی، هر جا سخن از تعلیم است، پیش از آن، از تزکیه نفس سخن به میان آورده است. فلذا نفس آدمی نیازمند به پاکیزگی‌ست. این امر چنین می‌طلبد که مربی و معلم، خود پیش از سایرین، متخلق به اخلاق الهی و تربیت یافته مکتب هدایت باشند تا بی‌بدیل، امام سید موسی صدر، «برای انسان گرد آمده ایم». از این رو می‌توان نهاد آموزش و پرورش را مهم‌ترین، نهاد کشور قلمداد نمود.

از این رو وظیفه دولت به عنوان مرجع بالادستی و هم‌چنین نهاد آموزش و پرورش آن

است که پس از اعطای کسوت معلمی به افراد واجد شرایط این شغل خطیر و ارزشمند، ایشان را به اندازه‌ای از هر حیث مخصوصا اقتصادی، تأمین نماید که معلم، بدون هیچ دغدغه‌ای، به فکر تربیت و تعلیم فرزندان ایران عزیز باشد و نه چیز دیگر. وقتی حقوق معلمی، مکفی نباشد و موجب گردد که وی، مدام به فکر تأمین معاش از طرق مختلف باشد، چگونه می‌توان توقع داشت که وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهد و افرادی را تحویل اجتماع دهد که سرزمین مادری خویش را تعالی بخشند و...؟! از طرفی دیگر منابع تعلیمی، فاقد علم نافع می‌باشد که این به خودی خود، موجب بی‌علمی‌ست که مورد مذمت رهبران معصوم هدایتگر قرار گرفته است.

وانگهی از جمله مسائلی که در همه کشورهای متری و پیشرفته، مورد توجه است، احترام به ارزش‌ها و سنت‌ها در کنار احترام و رعایت قوانین است. این امر به صورت ریشه‌ای، از دوران طفولیت و خردسالی در خانه و بعد از آن در مدرسه، بدان اهتمام جدی می‌شود.

امر فوق در آسیب‌شناسی مسائل مختلف از جمله مسئله حجاب در جامعه ایرانی، قابل تأمل است. وقتی فرزندی در خانواده‌ای قرار گیرد که قانون‌گریزی، بخشی از فرهنگ آن خانواده باشد؛ یعنی گاه به سبب سبک زندگی قارونی و یا گاه به سبب ضعف اقتصادی و یا مسائلی دیگر سنت‌های حسنه را ترک نماید و یا





درستی اجرا شود و در صورت مواجهه با چنین هنجار شکنی‌هایی، حتی المقدور با نرم خوبی و خوش‌رویی صورت پذیرد که آدمی مرغ محبت است و هر کجا مهری بیند، لاجرم آنجا سکنی گزیند و به مؤمنین چنین توصیه شده است که چنانچه می‌خواهند کسی را مجذوب دین خدا نمایند، با رفتار و عمل صحیحشان که ناشی از نظر هادیان امت که حجت خدا بر خلائق‌اند، این دعوت را پیاده سازی کنند.

در پایان، کلام را با روایتی از حضرت رضا (سلام الله علیه) ختم می‌گردد که فرمود: «خداوند، رحمت کند آن بنده‌ای را که امر ما را زنده کند!». گفتم: چگونه امر شما را زنده کند؟ فرمود: «علوم ما را فراگیرد و به مردم بیاموزد، که اگر مردم، زیبایی‌های گفتار ما را می‌دانستند، از ما پیروی می‌کردند».

قانون را دور بزند، چه توقعی است که آن فرزند قانون گریز نباشد؟!

از طرفی چنانچه دولت و قشر پردرآمد جامعه به درستی وظیفه خویش را در راستای ایجاد شغل و بهره‌مندی از درآمد مکفی، قابل قبول و رضایتمند برای سایر آحاد جامعه، ایفا نمایند و به همین سبب، فضایی مناسب برای آرامش روانی مردم فراهم گردد تا با خیالی آسوده و به دور از تشویش ذهنی، گام در مسیر تعالی و بندگی پروردگار عالمیان بردارند، درصد قابل توجهی از هنجار شکنی‌ها و قانون گریزی‌های موجود در جامعه، به‌طور چشم‌گیری کاهش می‌یابد.

از طرفی چنانچه شخصی به هر علتی، هنجار شکنی نمود، شرایط امر به معروف و نهی از منکر همراه با مراحل و شیوه بیان آن، به



## توهمی شیرین؟

انازنین رفاهی کارشناسی حسابداری |

«بخش اول: مخاطب»

شوق راهش کوچک و بزرگ نمی‌شناسد هر دل‌پیری را جوان و هر چشم کم‌سوئی را بینا می‌کند.

ماهی شدیم و او آب و چه شرط لازم است، این حسین برای بقای ما!

بگذارید شروع راه را از آخر

بگوییم: «آخرتی در میانه راه که اگر آخرتمان را هم شامل شود، چه‌ها که نمی‌شود؛ بگذارید از حسینی بگوییم که آرامشی بی‌انتهاست...»

جمعیت متراکم‌تر از همیشه بود. ایام نزدیک به اربعین بود و زوار، مشتاق رسیدن به حرم امام حسین (علیه‌السلام)، کاروان دو ساعته اجازه سلام و زیارت داده بود. امکان حمام و غسل زیارت وجود داشت، این که نگاه آقا به پاهای تاول زده‌یمن بود یا چادرهای خاک‌آلود را نمی‌دانم؛ ولی اذن زیارت ضریح در همان اولین دیدار داده شد.

«بخش دوم: زیارت»

راستش را بخواهید؛ هر وقت جانمازم را که اتفاقاً متبرک به ضریح شده می‌بینم، بوی سیب می‌آید. چه‌ها گفتم بماند؛ اما مگر می‌شود

نگاهت برای اولین بار به قبه بیفتد و آقا نه بگوید؟

«بخش سوم: بین‌الحرمین»

صبح فردا در بین‌الحرمین، جمعیت به قدری شلوغ بود که به سختی خودمان را با خیل جمعیت یکی کرده بودیم. راضی به اذیت دیگران برای اقامه نماز جماعت نبودیم. پس به کنجی پناه بردیم.

درد و دل‌ها شنیدار داشت. یک نفر نه، بلکه دو بزرگوار و آرامش هم به طبع دو برابر تزریق می‌شد.

«بخش چهارم: برات از مشهد»

مگر می‌شود برات کربلا را از امام رضا بگیری و کاظمین طلبیده نشوی؟

غم وداع با سفینه نجات، اندکی با خبر امکان زیارت کاظمین تسکین یافت. حال و هوای شبی که توفیق قدم نهادن بر خاک سامرا را داشتیم بی‌وصف و مثال است.

دوری آقای مهربان، از پدر و پسرشان حال هر زائر ایرانی را دگرگون می‌کرد اما عشاقش، نعمت حضور ولی را دو چندان حس می‌کردند.

«بخش پنجم: سختی راه»

وقتی هوای حرمش را به تکتک درماندگان تزریق کنی؛ امید به قدم‌های سست و کمرهای خمیده باز می‌گردد. شیرین که باشد، سختی راه معنا ندارد چون شوق تمام وجودت را احاطه کرده و نگاهت به فاصله نیست، به مقصد است و چه خوب در میان خستگان بی‌پناهِش دلبری



می کند!

می گویند هوا گرم است و مسیر طولانی، تو  
بگوراه سخت است ولی...

پایانش حسین است.

«بخش آخر: توصیه»

به همه مخاطبان جهان: «اگر عمرتان به  
پایان رسید و حتی برای یک مرتبه به سفر کربلا  
در اربعین نرفته باشید، تمام عمرتان را هدر  
داده اید. همین قدر واضح؛ همین قدر صریح.

اربعین فقط یک پیاده روی سیاسی و  
مذهبی نیست بلکه درسی از زندگی است.

وصف حال الان در دو کلام:

«توهمی شیرین؟»



## معرفی کتاب

### ابهرخ قادری کارشناسی حقوق

شود، نشان دهند و نه فقط روایتی ماورایی و صرفاً معنوی و احساسی از شهید ترسیم شود. آنچه شهدا را الگو می‌کند، همه زندگی‌شان است. در این کتاب نویسندگان سعی کرده‌اند؛ جامعه را آن‌طور که هست نشان دهند؛ با همه خوبی و بدی، زیادی و کمی.

از آن جهت که مصطفای شهید، در همین جامعه زیسته و با همین مشکلات یا بیشتر، جنگیده و بر بن‌بست‌هایش فائق آمده است، برای مخاطب شیرین و افق‌گشا است.

شهید صدرزاده از چهره‌های محبوب و مؤثر مدافعان حرم است. کتاب «سرباز روز نهم» را به تمام علاقه‌مندان به زندگی شهدای مدافع حرم پیشنهاد می‌کنیم.

متن تقریظ رهبر انقلاب بر کتاب «سرباز روز نهم»:

«پیش از این کتاب دیگری در شرح حال شهید صدرزاده خوانده‌ام، ولی ابعاد شخصیت محبوب و چندجانبه این شهید عزیز در این کتاب بیشتر بیان شده است. این چهره برجسته بی‌شک یک الگو است؛ برای جوانان امروز و فردا. اراده قوی، فهم درست، روحیه ایثار، شجاعت، خستگی‌ناپذیری، ادب، دل‌انباشته از محبت و صفا، و بسی دیگر از خصوصیات برجسته، بخش‌هایی از شخصیت این جوان فداکار و انقلابی نسل‌های دوم و سوم انقلاب است. خواندن این کتاب برای من غبطه‌انگیز است.

این گل‌های سرسبد به چه مقاماتی رسیدند، و من و امثال من چگونه در این مسیر، پای در گل ماندیم. سلام و صلوات خدا بر شهید مصطفی

کتاب «سرباز روز نهم» این کتاب روایتی از زندگی مجاهدانه و خستگی‌ناپذیر بسیجی مدافع حرم «شهید مصطفی صدرزاده» است.

این کتاب توانسته، راویان بسیاری را گرد هم بیاورد که هرکدام در عرصه‌ای با شهید همراه بودند و توانسته‌اند گوشه‌ای از سلوک معنوی و اخلاقی ایشان را از نزدیک مشاهده کنند. از والدین و همسر شهید گرفته تا دوستانی که در پایگاه بسیج بودند و بعدها در دفاع از حرم با او همراه شده‌اند، خاطرات خود را بیان نموده‌اند. این شهید بزرگوار دارای شخصیتی بودند که حتی در دوره حاضر هم می‌تواند، الگویی دست‌یافتنی باشد.

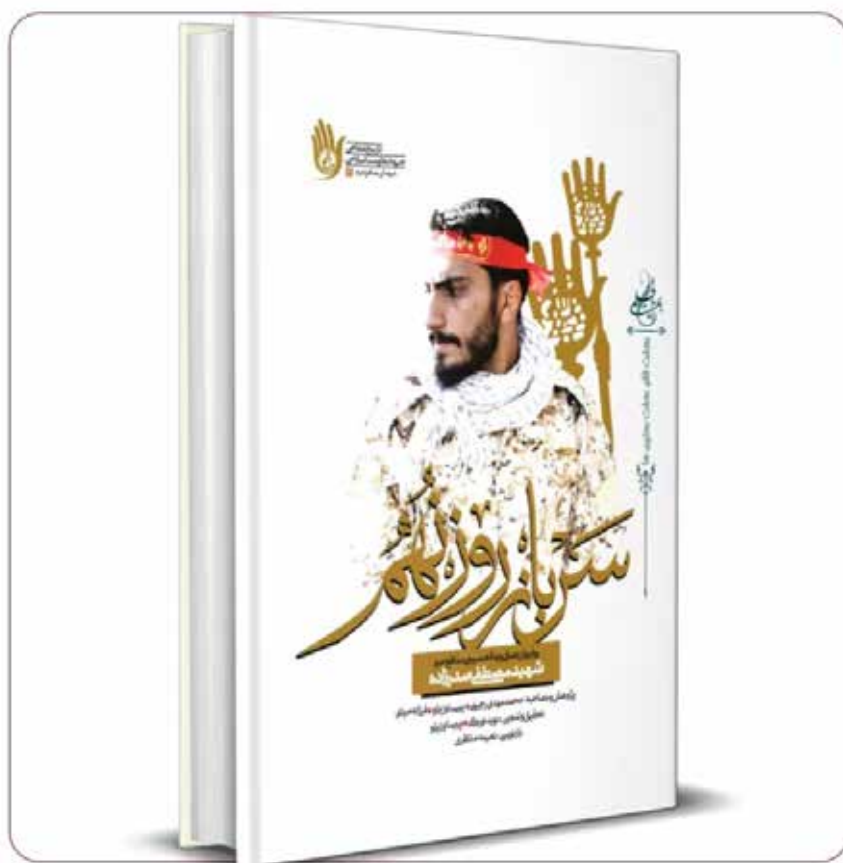
شهید صدرزاده، جوان بسیار فعالی که در عرصه جهاد فرهنگی و نظامی کارهای درخشانی از خود به یادگار گذاشتند و حتی هدف خود را از شهادت این می‌دانستند که بتواند با دست بازتر فرهنگ اسلام را ترویج کند. کتاب به خوبی نشان می‌دهد، جوانی که انقلاب اسلامی و جنگ را تجربه نکرده، با دنباله‌روی از سیره شهدا و تهذیب نفس توانسته است به جایگاهی برسد که بسیاری حتی در دوران دفاع مقدس نیز توفیق رسیدن به آن را نداشته‌اند.

نویسنده تلاش کرده، شهید و زندگی‌شان را آن‌طور که در میدان زندگی اجتماعی مردم الگو



دیدم که بیست تا ماشین اونم محمول که قبل از اون کلی تلفات می گرفت فرار می کردن. چرا فرار کردن؟ چرا یک تیر سمت ما نمی زدن و فرار می کردن؟ پشت بیسیم‌ها می شنیدیم با هم دعواشون شده بود. اسعاف می خواستن زخمی هاشون زیاد شده بود می گفتن ما دیگه نمی جنگیم و به هم ریخته بودن دشمنی که زمین می کند و تونل می زد به این حال افتاده بود. ما اون جا معجزه الهی رو دیدیم واقعاً هیچ کس قوی نبود و فقط خدا قوی بود.»

صدرزاده و همسر صبور و پدر و مادر ایثارگر او. «برشی از کتاب: مصطفی می گفت: «بعضی وقتا که می خوایم به روستایی حمله کنیم از ده تا روستا با ماشین به کمکشون میان. ما می بینیم که ماشین‌های پر از آدم میاد. شاید بعضی‌ها ندونن توی سوریه چه خبره و بگن نیروی قدس و فاطمیون قویه اما نه خدا قویه و واقعاً اینو با چشم‌مون دیدیم. با چشم دل نه بلکه با چشم صورت دیدم دشمنی که تک تیراندازش لشکری روزمین گیر می کنه. والله قسم فرار این دشمن رو با چشم دیدم



## ◀ روایتی از شهید محمد مهدوی

### نسترن فتوح آبادی کارشناسی مهندسی مکانیک بیوسیستم

از زبان مادر شهید

یکی از بچه‌هایی که با او برای کنکور کار می‌کرد آن موقع در خانه‌شان سگ داشتند یک روز که محمد به خانه آن‌ها رفته بود و این سگ به او نزدیک شده بود محمد خواسته با پایش او را دور کند که دانش آموزش می‌گوید پدر و مادرم ناراحت می‌شوند، محمد راجع به نجاست سگ می‌گوید و بحث نماز را پیش می‌کشد که با نجاست این سگ درست نیست و متوجه می‌شود متأسفانه دانش آموزش چیزی از احکام نماز و... نمی‌داند، می‌گوید مهدوی می‌شود به من راجع به نماز و... یاد بدهی و از آن روز محمد روزی نیم ساعت از وقت خودش را به آن دانش آموز احکام دین یاد می‌دهد.

محمد می‌گفت خدا گفته حرفم را گوش کن تا حرفت را گوش کنم مامان من حرف خدا را گوش کردم خدا هم حرف من را گوش می‌کند واقعاً هر کاری می‌کرد خدا در را برایش باز می‌کرد چون بندگی می‌کرد و خدا هم از ما فقط بندگی می‌خواهد.

محمد از ۱۵ سالگی اعتکاف می‌رفت در دفترچه اعتکافش یکی از دعاهایش این است که خدایا به من کمک کن که پدر و مادرم از من راضی باشند این را چند جای دفترچه خاطراتش نوشته بود.

در دانشگاه آزاد هم که بود کار می‌کرد این‌طور نبود که نسبت به کارهای فرهنگی و اطرافیانش بی‌تفاوت باشد همیشه به پدرش

محمد همیشه می‌گفت هرکاری می‌خواهید انجام دهید ببینید چه دردی از دردهای امام زمان (عج) دوا می‌کند، ببینید اگر آقا امام زمان (عج) راضی هستند انجام دهید، اگر نیستند اصلاً دور و برش هم نروید و واقعا خودش هم به این عمل می‌کرد.

محمد یک بنده واقعی بود. سعی می‌کرد گناه نکند و اگر خطایی هم از او سر می‌زد یا کسی از او ناراحت می‌شد، محاسبه اعمال داشت؛ خودش را سرزنش می‌کرد که چرا من این‌جا حواسم نبود و به آن چیزی که می‌دانست عمل می‌کرد.

در سه رشته تحصیل می‌کرد مهندسی نفت- از بچگی می‌گفت می‌خواهم مهندس نفت شوم و به داد فقرا برسم- تفسیر علوم قرآنی- به خاطر این که از قرآن و کتاب آسمانیش مطلع بشود و به آن عمل کند- مدیریت صنعتی- می‌گفت آقا امام زمان (عج) که بیاید یک مدیر خوب می‌خواهد و من آن موقع باید حرفی برای گفتن داشته باشم-.

در کنار سه رشته‌ای که می‌خواند تدریس هم می‌کرد و برای کنکوری‌ها کلاس کنکور داشت و با بچه‌ها کار می‌کرد. می‌گفت مامان من نیم ساعت از وقت خودم را می‌گذارم تا با بچه‌ها راجع به احکام و دین صحبت کنم.



مادر من که کسی نیستم نمی دانم چرا دخترها اذیت می کنند، گفتم چی شده گفت نشستن کنار من من اصلاً متوجه نشدم که کسی کنارم نشسته، من ندیدمشان فقط صدایشان را شنیدم که گفتند قد قامت الصلاة؛ برای من دعا کن نمی دانم به زمین نگاه کنم یا به آسمان.

یک روز دیگر گفت مادر من مستجاب الدعوه شدم هر چه از خدا می خواهم خدا به من می دهد؛ نمی دانم از آن عده ای هستم که تا دهنم را به دعا باز می کنم خدا به فرشتگانش می گوید دهن این را ببندید یا اینکه خدا به من لطف کرده، گفتم این شاء الله که همان خدا با فضلش نگاه کرده تو خیلی پسر خوبی هستی.

همیشه شهادت را آرزو می کرد همیشه می گفت اگر یک روزی فرشته ها بگویند از خدا چه می خواهی می گویم شهادت شهادت همه آرزوی من است. محمد هر سال برای سال تحویل به مشهد می رفت. سال ۸۷ که برگشت یک حال و هوای دیگری داشت همه خواهر و برادرانش درک کرده بودند. برادرش می گفت مامان این بچه دیگر روحش اینجا نیست حتی سر سفره که می نشست یک حال و هوای دیگری داشت. یک هفته قبل از شهادتش رفت یک دست لباس خاکی مثل لباس جبهه خرید لباسش را پوشیده بود که به پدرش نشان بدهد. پدرش گفت: «چه لباس قشنگی چه قدر بهت میاد بابا» گفت: «گفت لباس شهادت است.»

محمد با شهدا خیلی دوست بود شب های جمعه می رفت سر مزار شهدا ساعت ۱۲

می گفت بابا من را حلال کن من از پولی که شما به من می دهی بچه ها را می آورم رهیویان که پای سخنرانی بنشینند و چیزی از دین و دیانت به گوششان برسد.

درآمدی هم که از کلاس های خصوصی اش داشت خرج یتیمان و فقرا می کرد همیشه می گفت حالا که با ازدواج دینم کامل می شود می خواهم زود ازدواج کنم، به او می گفتم خب پس یک بخشی از سرمایه ات را بگذار کنار برای خودت می گفت این راه را خدا برای من باز کرده من هم این را برای فقرا خرج می کنم خدا نماز فردا را از من نخواست که من روزی فردا را از خدا بخواهم. یک بار برای او تعریف کردم که محمد خانواده ها چقدر خوشحال شدند و از تو تشکر کردند که این پول ها را به آنها دادم محمد گفت مامان دیگر این ها را به من نگو این پول ها را خدا برای من فرستاده و خودش هم من را واسطه رساندن این ها به فقرا کرده انقدر اخلاص داشت هر راهی که خدا جلویش باز می کرد و همین که به شهادت رسید همه این ها را خدا به خاطر اخلاصش به او داد، دوست نداشت نماز شبش را ما اطلاع داشته باشیم می گفت ریا می شود همیشه می گفت حیا و تقوا کنار هم است اگر حیا از بین رفت تقوا هم از بین می رود در عروسی ها و میهمانی های این چنینی نمی آمد می گفت هر جا که امام زمان (عج) نیست قرار نه فرار باید کرد.

با وجود وقت کمی که داشت همیشه قرآن و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه را می خواند و به آنها عمل می کرد.

در دانشگاه آزاد که بود یک روز آمد و گفت

من خیلی به او وابسته بودم و آن قدر ساختم می شد وقتی که محمد ۵ دقیقه از دانشگاه دیر به خانه می آمد من بی قرار می شدم و همین طور با قرآن در بغلم آیت الکرسی می خواندم تا محمد بیاید. محمد می دانست که می خواهد شهید بشود اگر خوابی دیده بود یا به او الهام شده بود یا هر چیزی می ترسید که به ما بگوید.

با همون لباس شهادتش رفته بود یک مقدار وسایل خریده بود که بینشان عرق گل گاوزبان بود آن روز خانواده عمویش مهمان ما بودند محمد آمد از بین وسایل عرق را جدا کرد و گفت این برای بابا و مامان گفتم: « برای چی خوب است؟ » گفت: « برای اعصاب » گفتم: « حالا زن عمویت فکر می کند ما خیلی تو را اذیت کردیم و تورفتی برای ما عرق گل گاوزبان خریدی » گفت: « نه مامان ناراحت نشو خودم می خورمش، نه شما من را اذیت نکرده اید ولی یک روزیم به درد شما می خورد ». شب شهادت محمد این عرق را گرم کردند و به ما دادند؛ یعنی محمد حواسش به آن شب هم بود که می خواهند یک آرامش بخشی به ما بدهند.

شب آخر ساعت ۱۲ محمد پدرش را صدا زد که به اتاقش برود پدرش رفت در اتاقش و محمد در را بست پدرش گفت: « الان ساعت ۱۲ است موقعی نیست که من بنشینم در اتاق » گفت: « یک سوال دارم ». یک سوال پیش افتاده ای کرد که پدرش گفت: « شما خودت یک علامه ای هستی از من سوال می کنی؟ » گفت: « خب بابا یک دقیقه بشین » پدرش در را باز کرد و گفت: « فردا صبح زود باید بری خواب می مانی » آمد روی پله ها

می رفت و از همان طرف می رفت شاهچراغ نماز صبحش را هم می خواند و برمی گشت خانه به او گفتم مادر آنجا می روی قبور اموات هم هست بالاخره خوب نیست شبها می روی گفت مامان من می روم سر قبر شهدا شهدا زنده هستند شهدا با من ذکر می گویند با من نماز شب می خوانند شهدا که نمرده اند که من پترسم و نروم سر قبر شهدا.

واقعاً با شهدا دوست شده بود. یک شهیدی بود شهید عبدالحمید حسینی که همه مدارکش را جمع کرده بود که کتابش را بنویسد یک مقدار از کارهایی کتاب را هم کرده بود که به شهادت رسید.

و همان روز آخر هم که به شهادت رسید ساعت ۷ بعد از ظهر زنگ زده بود به خواهر شهید حسینی ایشان همسر شهید روزی طلب هستند؛ ایشان می گفت محمد آن قدر حیا داشت که همان تلفنی صحبت کردن هم برایش سخت بود. یک روز گفتم بگذار بگویم کمی راحت باشد شاید فکر می کند من جوان هستم پرسیدم آقای مهدوی شما چند سالتان هست؟ گفت ۱۹ سال گفتم خب شما هم سن پسر کوچک من هستی حتی کوچک تر راحت باش، راحت صحبت کن. روز آخر که با ایشان صحبت می کرده به ایشان می گوید خانم حسینی من می خواهم با عبدالحمید یک کار استثنایی انجام دهم ایشان می گوید آقای مهدوی همیشه می گفتمی برای عبدالحمید حالا می گویی با عبدالحمید آن قدر به شهید نزدیک شدی. گفته بود بله من خیلی نزدیک شدم با هم می خواهیم یک کار استثنایی بکنیم.





فرد ۹۰ ساله کار کرد.

محمد همیشه حواسش به آخرتش بود مشهد که می رفتیم اصلاً هتل نمی ماند فقط می رفت حرم نهار هم نمی ماند فقط بعد از نماز صبح و نماز شبش می آمد پیش ما به پدرش می گفت آن قدر ما این جاها بخوابیم و کسی ما را صدا نزند. این برای یک نوجوان ۱۶ ساله خیلی حرف است.

هر چیز خوبی داشت می بخشید. همیشه می گفت هر چیزی که می خواهد دلت را بگیرد و خواهی به او وابسته بشوی ببخشیدش که وابسته به دنیا نشوید حتی روز آخر همه لباس هایش را گذاشت روی میز و گفت: «ممان این ها را ببخش» گفتیم: «این ها را استفاده می کنی» گفت: «این ها دیگر به درد من نمی خورد فقط همین لباسی که جدید خریدم کافی است». همان لباسش هم لباس شهادتش شد.

در معبد عشق جان فدا باید کرد

یعنی به حسین ابتدا باید کرد

بی سر به لقای یار باید رفتن

دینی ست که این گونه ادا باید کرد

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته



نشست گفت بابا من می خواهم فردا شب حنا بیندم پدرش گفت حنا موهایت را قرمز می کند زشت می شود گفت نه مستحب است حالا من فردا شب حنا می بندم اگر زشت شد شما نبندید ما اصلاً فکر نمی کردیم که محمد دارد چه می گوید و قرار است به آرزویش برسد ولی محمد همه چیز را می دانست

پدرش برای رفتن به سر کار سرویس داشت و می گفت محمد حالا تا یک جایی با ما بیا محمد می گفت نه بابا این ماشین اداره هست من هیچ وقت شما را زیر دین بیت المال نمی گذارم.

محمد هیچ وقت به خاطر ساعت کلاس هایش تا عصر خانه نمی آمد آن روز آخر که برادر من هم منزل ما بود محمد ساعت ۱۱ ظهر آمد گفتم محمد چی شده گفت آمدم دستپخت شما را بخورم، داییش به او گفت خب چرا این همه راه آمدی باید باز هم برگردی گفت بله باید ساعت ۱ سر کلاس باشم (صدرا) آمدم دستپخت ممانم را بخورم و بروم غذا را خورد و چقدر هم تعریف کرد بعد غذا رفت غسل شهادت هم کرد و همان لباس شهادت را هم پوشید ناراحت بود که آن شب شاید نتواند به کانون برود می گفت من چون عید نبودم که با دانش آموزانم کار کنم دانش آموزانم از درس عقب افتاده اند باید بروم و باهاشون کار کنم.

بالاخره با یکی از دانش آموزانش صحبت کرده بود که من دفعه بعد دو برابر با شما کار می کنم بگذار امشب به کانون برسم حیف است.

مقامی که محمد گرفت از بندگی با اخلاصش گرفت در ۲۰ سالگی به اندازه یک

## ❖ امامت ولی عصر (عج)، لازمه وجود بشریت

### انرجس فروهیده کارشناسی علوم سیاسی |

علی فرمودند عرض می کند که وجود امام باعث استجاب دعا و از بین رفتن بلا و باریدن رحمت خداوند است. در واقع وجود امام واسطه فیض و باب رحمت بودن ایشان است

امام صادق ائمه اطهار را حارثان و نگهبانان دین معرفی می کند که شریعت و احکام دین را از تاویل نادانان غلو باطلان باز می دارند همچنین آنان هدایتگران به سوی خداوند هستند در مورد امام زمان نیز همین طور است ایشان مایه نجات امت از گمراهی و سبب فیض و رحمت خداوند هستند

حدیثی از امام باقر وجود دارد که نشان دهنده لزوم وجود رهبری و امام در یک جامعه است به طوری که عدم وجود صاحبان دین که ائمه بزرگوار هستند را باعث نابودی و به خطر افتادن جامعه میدانند

الإمامُ الباقرُ علیه السلام: لَوْ أَنَّ الإِمَامَ رُفِعَ مِنَ الأَرْضِ سَاعَةً لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَمَا يَمُوجُ البَحْرُ بِأَهْلِهِ. حدیث

امام باقر علیه السلام: اگر برای لحظه ای وجود امام از زمین برداشته شود، زمین، ساکنان خود را چنان به تلاطم می اندازد که امواج دریا دریا نشینان را.

پس ضرورت حضور و وجود امام در دنیای بشریت تا حدودی روشن شد، حال شاید از خود سوال کنیم که امامت حضرت مهدی در عصر غیبت چگونه صورت می گیرد آن

به درستی که نظام آفرینش حضرت خداوندی به جمال و جلال رحمت و شفقت دوستی و مهر مغفرت و سایر صفات پروردگاریش آراسته گردید و امام گردنبد زبور این نظام زیبا و بی نقص است.

توصیف نظام امامت از زبان ائمه دین به شایستگی و به تمام معنا گویای رحمت پروردگار به بندگان به واسطه این نظام است؛ روایت زیادی از پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) وجود دارد که بر حقانیت مقام و جایگاه ائمه و ولایت مطلقه آنان همچنین ظهور آخرین امام که منجی جهان بشریت تاکید میکند

نمونه ای از آن در کلام صاحب عصر حضرت مهدی (عج) بیان شده که میفرماید  
وَلْيُعَلِّمُوا أَنَّ الْحَقَّ مَعَنَا وَ فِينَا، لَا يَقُولُ ذَلِكَ سِوَانَا إِلَّا كَذَّابٌ مُفْتَرٍ وَلَا يَدَّعِيهِ غَيْرُنَا إِلَّا ضَالٌّ غَوِيٌّ.

امام عصر علیه السلام فرمود: باید بدانید که حق در میان ما و با ماست، کسی غیر از ما چنین چیزی نمی گوید مگر دروغ گوی افتراء زننده و کسی جز ما چنین ادعایی نمی کند مگر گمراه، گمراه شده.

این روایات و احادیث حجت را شیعیان و پیروان ائمه اطهار تمام می کند اما چه چیزی ضرورت وجود امام را به عنوان یکی از پایه های اصلی دین مشخص می کند؟

امام باقر به نقل از رسول خدا که به حضرت



خورشید پنهان انوار هدایت خود را چگونه بر امت خود می تاباند؟

همانطور که میدانیم امام زمان (عج) پس از شهادت پدرش، در غیبت صغرا به سر برد و در این مدت به واسطه چهار نائب خاص با شیعیان ارتباط داشت. از سال ۳۲۹ق،

ارتباط مردم با امام زمان (عج) از راه نائبان خاص نیز پایان یافت و دوره غیبت کبرا آغاز شد. عالمان شیعه درباره دلایل و جزئیات عمر طولانی امام زمان، تبیین‌هایی ارائه

نموده‌اند و در احادیث معصومان، غیبت او به خورشید پشت ابر تشبیه شده است. اما این به معنای عدم حضور ایشان نیست!

در واقع غیبت در اینجا در مقابل ظهور است امام را غایب نامیده‌اند زیرا ایشان از نظرها غایب است نه اینکه در جامعه حضور ندارد، حضور ایشان در جامعه مثل قبل دارای برکات است، چون بنابر روایات زمین خدا هیچوقت از حجت خدا خالی نمی ماند

امیر المومنین (ع) میفرمایند:

حجت خداوند در میان مردم حضور دارد از معابر و خیابان‌ها عبور میکند... به نقاط مختلف جان می رود. سخن مردم را می شنود و بر جماعت مردم سلام می کند. میبیند و دیده نمیشود تا اینکه زمان ظهور و وعده الهی و ندای آسمانی فرا رسد. هان! آن روز روز شادسی فرزندان علی (ع) و پیروان اوست.

امام عصر (عج) خود میفرماید: (( بهره بردن از من در عصر غیبتم مانند بهره بردن از آفتاب است هنگامی که پشت ابرها باشد)).

امام مهدی به مؤمنان و شیعیان خود توجه کامل دارند و به واسطه‌ی ایشان

بلاها از شیعیان برداشته می‌شود و به کمالات معنوی می‌رسند. آن حضرت می‌فرماید: ما ذکر شما را فراموش نمی‌کنیم و به وسیله ما است که خداوند



بلا را از اهل و شیعیانم برطرف می‌کند این پنهان بودن میتواند بر ناشی از عدم شایستگی انسان‌ها در بهره‌مندی از رهبری ایشان باشد

ما معتقدیم حضرت مهدی برای برقراری عدالت و از بین بردن در دنیایی که ظلم و جور آن را فرا گرفته و از دین و ایمانشان جز آثار ظاهری و تحریف شده نمانده، بلاهای گوناگون بر فرزند آدم فرود آمده و عاجزانه انتظار نجات دهنده‌ای را میکشد... پا به زمین می‌گذارد... او امام و پیشوای تمام جهان خواهد شد و تمامی روایات و فرموده‌های امامان پیش از خود را محقق میکند

اللهم عجل لولیک الفرج

جای قلم‌های شما در دیدار خالی‌ست، پذیرای آثار و دست‌نوشته‌های گرانقدرتان هستیم همچنین نظرات، پیشنهادات و انتقادات شما مایه‌ی مسرت ما و ارتقاء نشریه خواهد بود. برای ارتباط با ما کافی‌ست کد زیر را اسکن کنید.



مهرماه ۱۴۰۲